

باز کردن گره منع از دل و سپس قیام کردن به همه حقوق پروردگار. در «مجمع السلوک» آمده که توبه شرعی عبارت است از: رجوع به خدای تعالی به شرط دوام ندامت و پشیمانی و کثرت استغفار، و استغفار مقرون به صدق معامله باید والا آن توبه نباشد بل گناه بر گناه است» (گوهرین، ۱۳۸۰ش: ج ۳، ۲۲۹).

«توبه اولین مقام سیر طالب است و آن عبارت است از یک نوع انقلاب حال و تحولی است در طالب و ابتدای حیات تازه ای است» (اغنی، ش ۱۳۸۰: ۱۹۷). «بازگشتن از چیزی ناقص و نزول به چیزی کامل و عالی را توبه گویند» (تبریزی، ۱۳۷۷ش: ۶۹).

«توبه دو نوع است: توبه انابت و توبه استجابت. توبه انابت آن است که بترسی از هر قدرت خدای بر تو که اگر بخواهد تو را در وقت ارتکاب گناه معذب کند تا از بیم تعذیب او، از گناه بازمانی. توبه استجابت آن است که شرم داری از خدای به سبب نزدیک بودن او از تو «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» پس چون وی را قریب خویش داند، سزاوار آن بود که گناه را به خاطر هم نیندیشند» (التیجانی، بی تا: ج ۱، ۱۶۳).

### درجات توبه

«درجه اول، توبت عمال و آن رجوع است از اعمال فاسده با اعمال صالحه.  
درجه دوم، زهاد و آن رجوع است از رغبت اندرون به دنیا یا بی رغبتی از آن.  
درجه سوم، توبت اهل حضور و آن رجوع است از غفلت با حضور.  
درجه چهارم، توبت متخلقان و آن رجوع است از اخلاق سیئه با اخلاق حسنه.  
درجه پنجم، توبت عارفان و آن رجوع است از رؤیت حسنات خود با حق. اهل معرفت هر گاه که حسنه ای به خود اضافه کنند، از آن توبت واجب دانند و از فعل خود به فعل حق باز گردند» (کاشانی، ۱۳۶۷ش: ۳۷۰).

«توبه را سه مقام است: یکی توبه، دیگر انابت و سه دیگر اوبت. توبه، خوف عقاب را، انابت، طلب ثواب را، اوبت، رعایت فرمان را از آنچه توبه مقام عاقه مؤمنان است و آن از

کبیره بود؛ آن طور که خداوند متعال فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» (التحریم: ۸۸).

و انابت مقام اولیاست و مقربان آن گونه که خداوند متعال فرمود:

«مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (ق: ۳۳).

و اوبت، مقام انبیاست و مرسلان؛ آن چنان که خداوند متعال فرمودند:

«نَعْمَ الْعِبَادُ إِنَّهُ أُوَّابٌ» (احص: ۳۰).

پس توبه رجوع از کبایر بود به طاعت، و انابت، رجوع از صغایر به محبت و اوبت، رجوع

از خود به خداوند تعالی» (هجوی، ۱۳۸۴ش: ۴۳۰).

برای هر فرقه و طایفه ای توبه مخصوصی است، پس توبه پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن حالت اطمینان است. توبه اولیاء از عوارض رنگارنگ و تلون خاطر است که بر خلاف ثبوت و استقامت است. توبه اصفیاء و برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت می باشد که بر خلاف دوام توجه است و توبه افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است که توجه به غیر خدا پیدا کرده و سرگرم به آنها باشد و توبه عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلاف هاست (الصادق (ع)، ۱۳۶۰ش: ۳۵۲).

«ای درویش! اگر چه زهد از بعضی دنیا درست است، چنان که توبه از بعضی معاصی درست است، اما توابی که موعود است در آخرت، زاهدان و تائبان را، آن زاهدی است که روی از دنیا به کلی گردانیده بود و آن تایی است که روی از معاصی به کلی گردانیده باشد» (نسفی، ۱۳۵۹ش: ۳۲۲).

سهل بن عبدالله التستری گفت: «از توبه قراء نومییدی بیش از آن بود که از توبه کفار و اهل معاصی» و گفت: «لا إله إلا الله لازم است خلق را اعتقاد بدان به دل و اعتراف بدان به زبان و وفا بدان به فعل» و گفت: «اول توبه، اجابت است، پس انابت است، پس توبه است، پس استغفار اجابت به فعل بود و انابت به دل و توبه به نیت و استغفار از تقصیر» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۱ش: ۳۹۵).



به توبه متصف گردد در آن دم شود در اصطفا ز اولاد آدم

در سیر الی الله و سیر رجوعی (اول مقامی که سالک سایر، عبور بر آن می نماید، مقام توبه است و در اصطلاحات صوفیه، توبه را باب الابواب می خوانند (رادمنش، ۱۳۸۶ش: ۵۷).

### تحلیل و بررسی توبه در اشعار ابن فارض

شکستن توبه هنگام حضور محجوب:

بَدَتْ فَرَأَيْتُ الْحَزْمَ فِي نَفْسِ تَوْبَتِي وَ قَاءَ بِهَا عِنْدَ النَّهْيِ عَذْرُ مَعْنِي

و آن نوادر این است که در ظلمت آباد گیاهب غیبت و بعد، چون جمال با کمال حضرت معشوق از جیب حسن سر بر زد و بر دیده ستمدیده من پیدا شد، مصلحت در آن دیدم و مقتضای حزم (دور اندیشی) آن داشتم.

تا بشکنم چون توبه هر بت که می پرستم وین جان نهم چو خرقه شکرانه در میانه

و برهان حسن او بر همگان چنان ظاهر شد که عذر محنت کشیدن و مذلت من به نزدیک عقل پیش اندیش - که دورترین کاینات است از کوی عشق - ثابت گشت. به رغم مدعیانم که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست

(ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۱۷۹؛ الفرغانی، ۱۳۸۶ش: ج ۲، ۶۱۸)

ابن فارض از حالت احساس و نفس خود قبل از مقام توبه چنین تعبیر می کند:

وَ فِي صَفْقِ دَكِّ الْحَسَنِ خَرْتُ إِفْصَافَةَ لِي النَّفْسُ قَبْلَ التَّوْبَةِ التَّوْبَةِ

و هم از این جا بود که در خرد شدن و فرو ریختن قوای حسی - که مجالی تفرقه اند و بزم جمعیت و خمخانه مستی از ایشان راست می شود - نفس من از روی هوشیاری بیفتاد، قبل از تنبه جمعیت آیات سکر و ورود در مقام توبه موسوی (همان: ۲۲۴)، بر مقتضای آیه:

« فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ بُنْتُ إِلَيْكَ » (الاعراف: ۱۴۳).

شاعر در این بیت اشاره دارد به ماجرای حضرت موسی و از «کوه» مذکور در آیه، استفاده نمادین کرده، می گوید: حواس ظاهری من یعنی مدلول نماد «کوه» در تفرقه دوم یا مقام



«جمع الجمع» خرد و متلاشی شد. خرد شدن حواس، بیهوشی نفس را در پی داشت. اما نفس در این بیهوشی هوشیارانه افتاد. تعبیر پارادوکسی شاعر از «هوشیار افتادن نفس در بیهوشی» محل توجه است (جودی نعمتی، ۱۳۸۴ش: ۸۷).

شاید بتوان چنین گفت که شاعر، مقایسه ای بین نفس خویش و حواس ظاهری خود با «کود» مذکور در آیه دارد. زیرا در آن تجلی کود که فاقد عقل و درک و هوش است، متلاشی شد و من با دانستن هوش و خرد، بیهوش شدم. یعنی با درک عظمت و بزرگی مقام محبوب، مدهوش شدم.

مراتب و شرایط توبه:

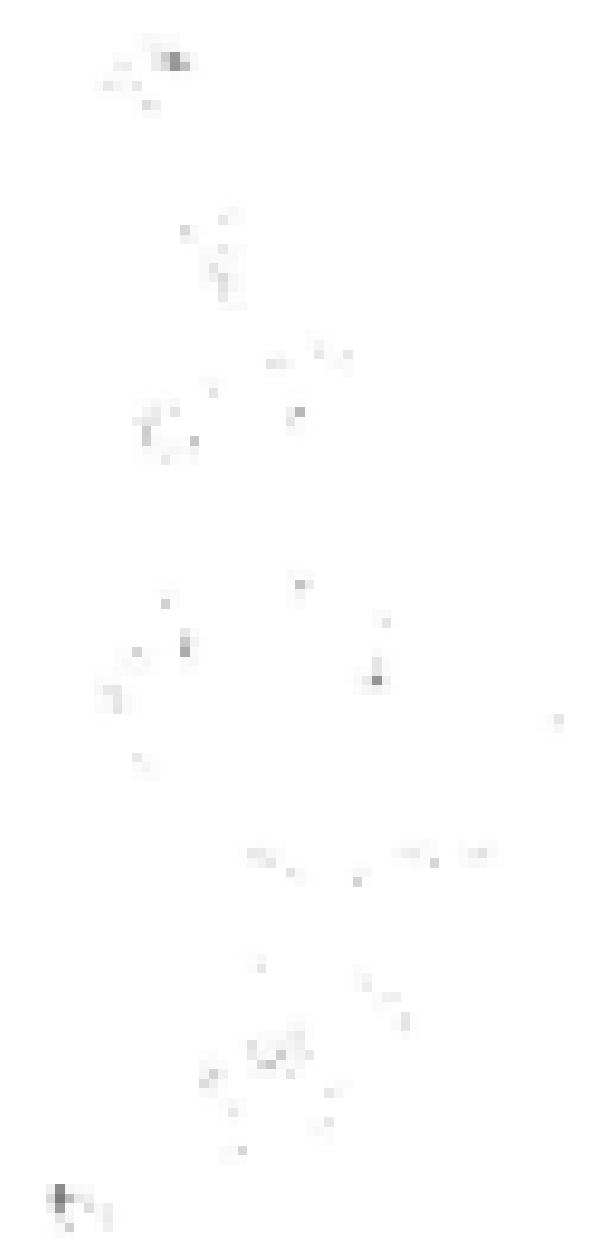
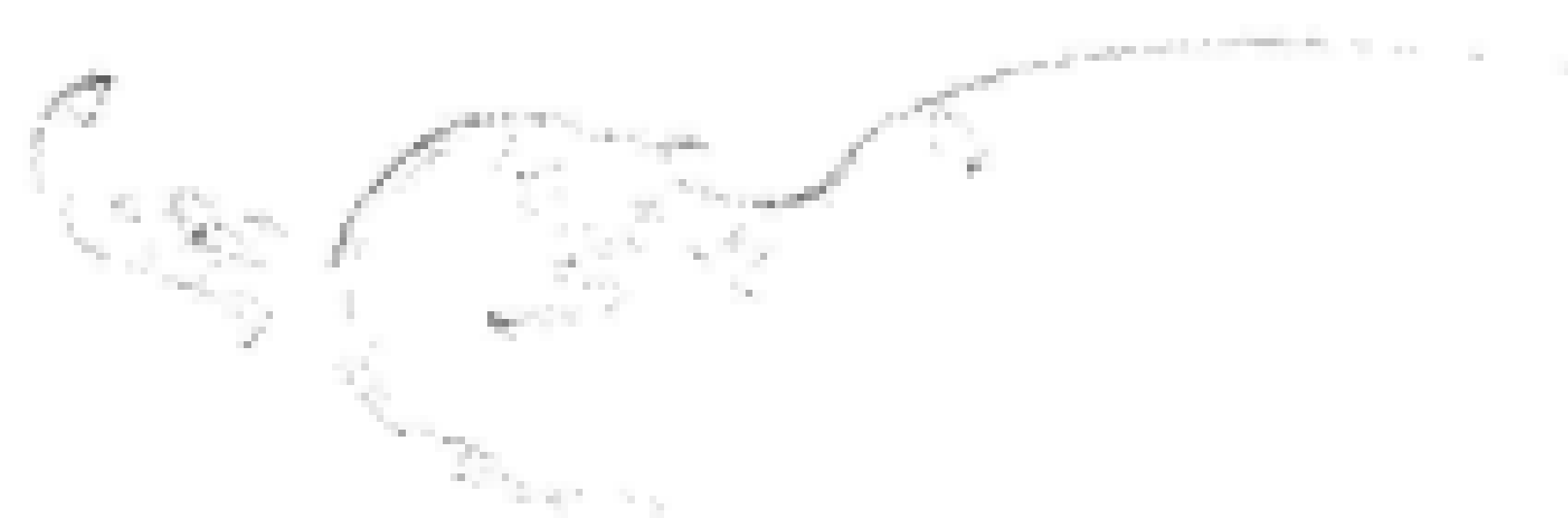
وَأَنْسِ خَلِيًّا مِنْ حَفُوظِكَ وَأَمَّا عَنْ حَفِيفِكَ وَ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَنْكَ تَبْتِ

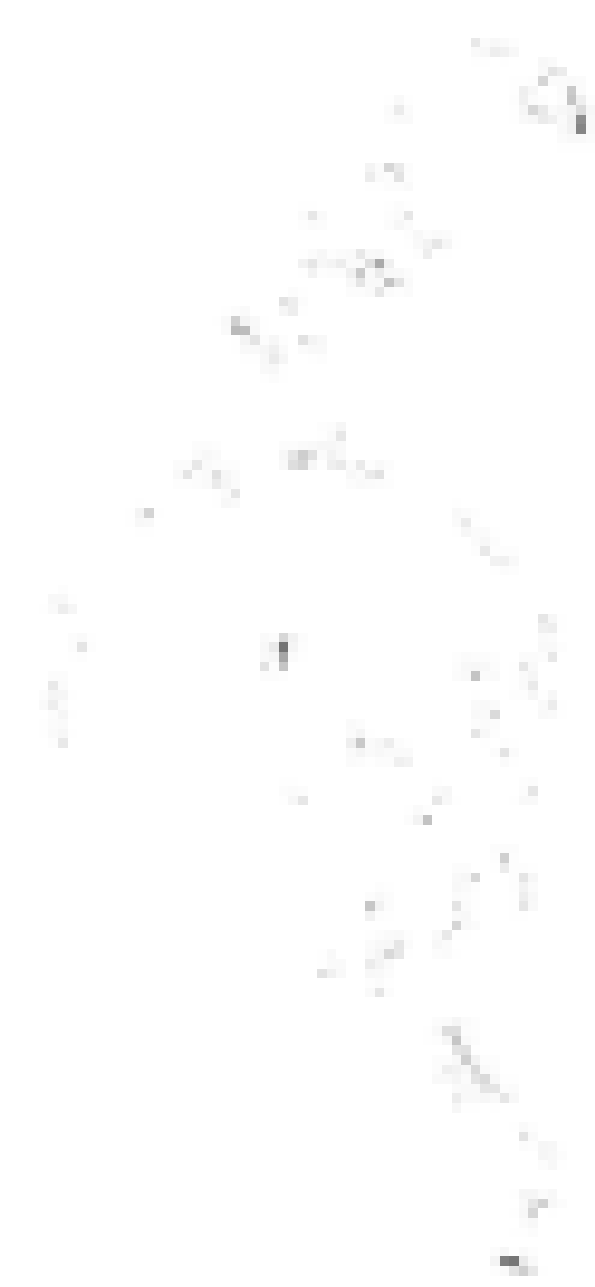
در این بیت مراتب توبه به صورت مجمل ذکر شده است؛ حقیقت توبه اولاً بازگشت از پیروی هوای نفس به بازگشتن به طریقت و شریعت است، سپس بازگشت از خلق به حق می باشد (الفرغانی، ۱۳۸۶ش: ج ۱، ۴۴۵).

شاعر در این بیت می گوید: و خالی شو از سایر حظوظ نفسانی و بالا رو از پستی هستی و تعیین خویش تا محل اشراق آفتاب حقایق افاضت شوی و حبوب محبت و اخلاص را در اراضی باطن خویش ثابت و راسخ دار، تا ریاض قلب از نبات حقایق و معارف، برومند و شاداب شود و تو از این عالم فانی جسمانی رسته به میامن نضارت این ریاض، به عالم باقی روحانی رسته شوی (ترکه اصفهانی، ۱۳۸۴ش: ۱۲۶).

و نَدَدُ وَ قَارِبُ وَ اعْتَصِمُ وَ اسْتَقِمْ لَهَا مُجِيبًا إِنِّيهَا عَنْ إِنَابَةِ سُخَابِتِ

شاعر در این بیت می گوید: اما اقوال؛ می باید که سهام کلام تو که مستر شدی، بر وفق اصابت باشد و منحرف از هدف سداد و صواب نباشد و افعال تو می باید که از طریق مستقیم شریعت و نهج قویم عدالت که السنة شرایع و حکم بدان ناطق است، متجاوز نباشد. و باید که در التزام این معانی، به نفس خویش اعتماد نکنی؛ بلکه تمسک و اعتصام به عروة وثقای «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» واجب دانی و سلوک این طریق، به موافق





نیات و لزوم، مستحکم گردانی، در حالتی که به گوش جان اجابت دعوت «أجیبوا داعی الله» کرده، متوجه حضرت معشوق گشته باشی و رجوع از نفس و مقتضیات تفرقه آن کرده، خائفاً خائفاً متوجه کعبه وحدت حقیقی شوی (همان: ۱۲۷).

### تحلیل و بررسی توبه در اشعار مولانا جلال الدین رومی

اطاعت برای مومنان عامل هدایت و دستیابی به رضوان الهی است زیرا با اطاعت، راه را گم نمی‌کنند و از مسیر منحرف نمی‌شوند و نتیجه اطاعت، آرامش و امدادهای غیبی در زندگی مومنان است. (حدیری اصفهانی، ۱۳۸۹، ش: ۴۲)

مولانا در اشعار زیادی دستور به توبه از گناه می‌دهد و او معتقد است که وقتی انسان گرفتار غم می‌شود، معلوم می‌شود که دچار گناهی شده است لذا دستور به استغفار می‌دهد و می‌گوید:

چونکه غم بینی تو استغفار کن / غم به امر خالق آمد کار کن

در جای دیگر می‌گوید:

توبه او جوید که کرده است او گناه / او او گوید که گم کرده است راه

(رحمانی، ۱۳۸۵، ش: دفتر پنجم، ۸۲۲).

مولانا عمر آدمی را به درخت و مدت سپری شده عمر را به شاخه‌های بریده و باقی عمر را به ریشه درخت تشبیه کرده و می‌فرماید: «اگر عمرت سپری شده، ناامید مباش زیرا لحظات کنونی مانند ریشه درخت است اگر درخت عمرت آب توبه نخورده بدان آب توبه بده.»

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش / توبه کن تنها که کردنی تو پیش  
عمر اگر بگذشت، بیخش این دم است / آب توبه ش ده، اگر او بی نم است  
بیخ عمرت را بده آب حیات / تا درخت عمر گردد با نیات  
جمله ماضی‌ها از این نیکو نسوند / زهر بارش از این گردد جو فند

(همان: دفتر پنجم، ابیات، ۲۲۲۱ - ۲۲۲۴)

مرکب توبه، مرکبی است که اگر انسان توبه حقیقی داشته باشد می‌تواند ایمان از دست

رفته را از شیطان و نفس اماره بازستاند، مرکبی است که با آن می توان به یک لحظه از پست به فلک رسید.

### توبه از توبه

مولانا نیز همچون عرفایی مثل خواجه عبدالله برای توبه مراتبی قائل است، او معتقد است که توبه انسان های سالک در سطوح مختلف، بنابر سیر و سلوک درونی آنها متفاوت است و سالک به جایی می رسد که از توبه اش نیز باید توبه کند.

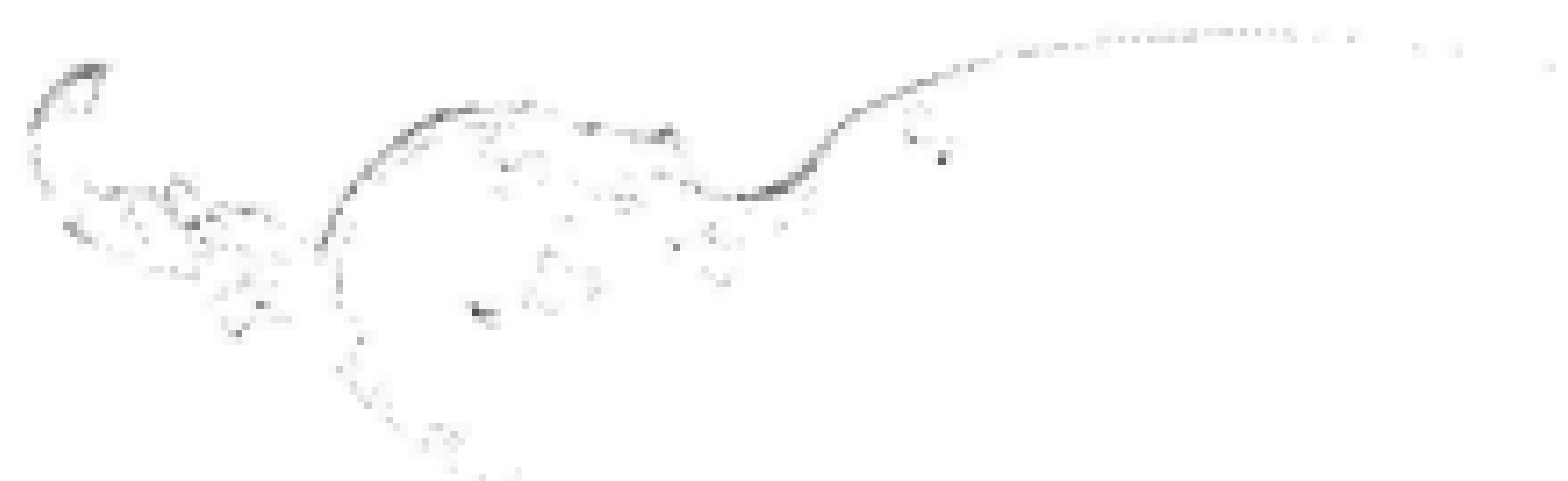
نکته مهمی که در بحث توبه میان اهل معرفت، مطرح شده است این است که آیا توبه کننده پس از توبه از گناه باید آن گناه را در خاطر داشته باشد یا فراموش کند؟ یکی از اختلافات که میان مشایخ صوفیه این بود که آیا تائب پس از توبه، باید گناه گذشته را در خاطر داشته باشد یا فراموش کند. از سهل بن عبدالله درباره توبه سؤال شد، گفت: «اینکه گناه خود را به فراموشی نسپاری» و جنید در پاسخ پرسش از توبه گفت: «توبه یعنی فراموش کردن گناه» (سراج طوسی، ۱۳۸۶ش: ۶۶).

علت این اختلاف عقیده این است که سهل بن عبدالله تائب را قائم به خود می داند و بنابراین فراموشی گناه را غفلت می شمارد؛ در حالیکه جنید، توبه کار را قائم به خدا می شمارد و فانی از صفت خود، و ذکر گناه را پس از فنای صفت، ناروا می داند. (یوسف یور، ۱۳۸۰ش: ۲۳۷).

مولانا معتقد است که برای انسانی که به مراتب عالیه سلوک دست یافته است هشیاری به خویشتن عین گناه است. زیرا عارف در حال فنای از خود برایش چیزی باقی نمی ماند. لذا مولوی نیز به استناد به کلام پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: «لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيَّ» (فروزانفر، ۱۳۸۱ش: دفتر اول، ۱۱) «ثناء و ستایش حقیقی عبارت است از الفناء بالمذکور عن الذکر آن کس که خویشتن را موجود می داند و به رأی خود عمل می کند در حقیقت منکر وحدت الهی است» (نیکسون، ۱۳۸۴ش: ج ۱، ۱۰۱).

کین دلیل هستی و هستی خطاست

این ثنا گفتن ز من ترک ثناست



بیت فوق گویای این است که مولانا نیز همچون پیامبر اکرم (ص) به اوج توحید که فنای از خود است رسیده و هر گونه توجه به خود، ذکر خود و انسان را از حق تعالی غافل می کند و بزرگترین گناه و خطای انسان توجه به خودیت است.

به هر حال به عقیده مولانا؛ کسی که از خودیت رسته است، برای او خودی نیست که گناهِش را به یاد آورد و آنانکه از او خبر می دهند باید از این توبه نیز توبه کند زیرا طبق گفته معروف «حیا تک ذنب لا بقاس به ذنب» افسیری. ۱۳۶۱ ش؛ ۴۳۳. بزرگترین حجاب بین انسان و خداوند، حجاب منیت و حیات خود است که هیچ گناهی در این حد نیست بنابراین به فرمایش مولانا باید از توبه هایی مثل گناه که انسان ادعای کس بودن در آن می کند توبه کرد.

ای خیرها از خبرده بی خبر      توبه تو از گناه تو بهتر  
ای تو از حال گذشته توبه جو      کی کسی توبه از این توبه بگو؟

پس مولانا توبه حقیقی را توبه ای می داند که انسان به مرتبه فنا در حق می رسد و خودی از او باقی نمی ماند که بخواهد از آن توبه کند و چنین انسانی توبه اش بدتر از گناه اوست.

### شرایط توبه و توبه نصوح از دیدگاه مولانا

مولانا برای توبه خالص «یعنی توبه ای که اگر بارها شیطان، نفس توبه کننده را به شکستن آن و بازگشتن به معصیت بخواند باز نگردد» شرایطی بیان می کند.

شرط اول؛ خواستن همراه با عجز و لایه، مولانا می گوید: توبه باید با آب و تابی همراه باشد یعنی اشک چشم و آتش دل می خواهد، شرط توبه خالص، وجود صاعقه و ابر است (چنانکه در فصل بهار، شرط تازگی و طراوات باغ و بوستان پیدایش ابر و درخشش برق آسمانی است. این دو مقدمه بارندگی است و با بارش باران گیاهان و سبزه ها شاداب و خرم می شوند همین طور توبه که خالص باشد بوستان دل را صفا و خرمی می بخشد).

هی بیاید تاب و آبی توبه را      شرط شد برق و سحابی توبه را  
آتش و آبی بیاید میوه را      واجب آید ابر و برق این شیوه را

تا نباشد برق دل و ابرو چشم

کی نشیند آتش تهدید و خشم؟

(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر دوم ابیات ۱۶۵۲ - ۱۶۵۵)

شرحاً دوم: «لطف خداوند، به عقیده مولوی توبه مکتسب بنده نباشد که موهبه ای بود از مواهب حق سبحانه» (نیکسون، ۱۳۸۴ش: ج ۲، ۷۶۲). طبق آیات نیز خداوند است که بر آدم رجوع کرد زیرا او متمایل سازنده خلق به توبه است:

«فَتَابَ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ» (بقره: ۳۷).

لیک استغفار هم در دست نیست

ذوق توبه نقل هر سر مست نیست

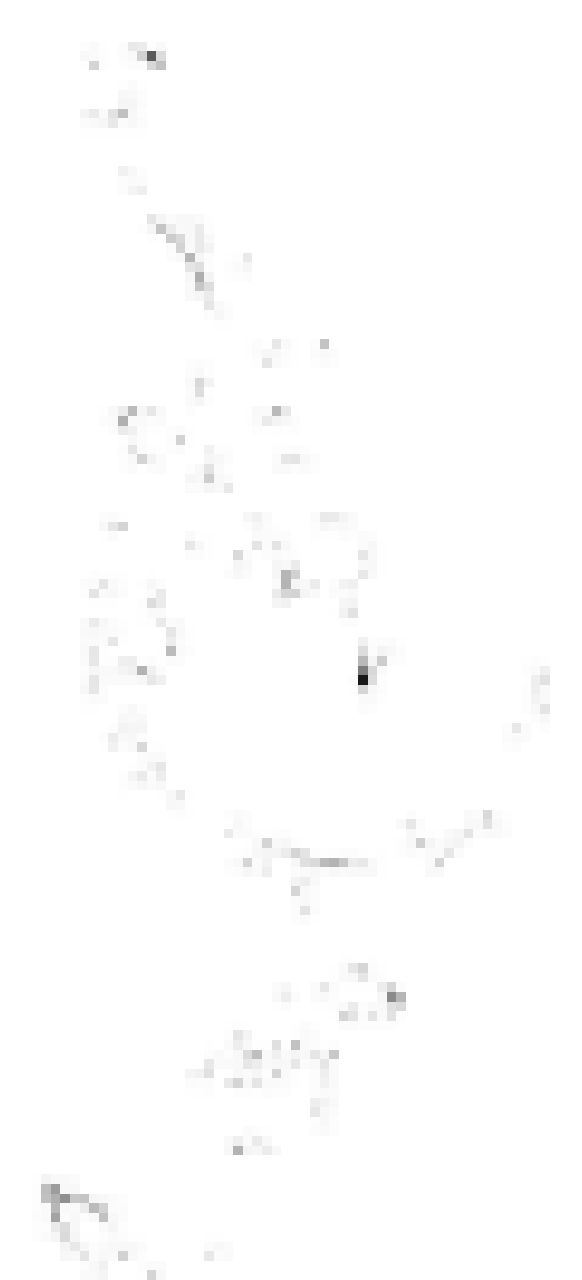
(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر دوم بیت ۷۶۲)

مولانا، موهبتی بودن توبه را در حکایت توبه نصوح با شیوه بی هنرمندانه به تصویر می کشد. نصوح در لغت به معنای ناصح، خالص از هر چیزی است و در صفت توبه در قرآن کریم «توبه نصوحاً» (تحریم: ۸) در تفسیرها به معنای «بازنگشتن به گناه» «پشیمانی به دل» و استغفار معنی شده است در مفردات راغب به یکی از دو معنی اخلاص و احکام است (شهیدی، ۱۳۸ش: ج ۵، ۳۳۲). بعضی خیال کرده اند که حکایت نصوح از آیه «یا ایها الذین امنوا توبوا لی الله توبه نصوحاً» اخذ شده است در حالیکه نصوح در قرآن کریم به صورت وصفی آمده است نه اضافی. پس حکایت مذکور ارتباطی به آن آیه ندارد اگر چه ممکن است واقعیتی هم داشته باشد (زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر پنجم، ۶۱۴). به هر حال مفسران در تفسیر «توبه نصوحاً» گفته اند خالصه لوجه الله - یعنی توبه ای که خالصاً برای رضای خدا باشد معاذین جبل از اصحاب رسول خدا (ص) می گوید: به رسول خدا گفتم: ما التوبه النصوح؟ یعنی توبه نصوح چه توبه ای است؟ فرمود:

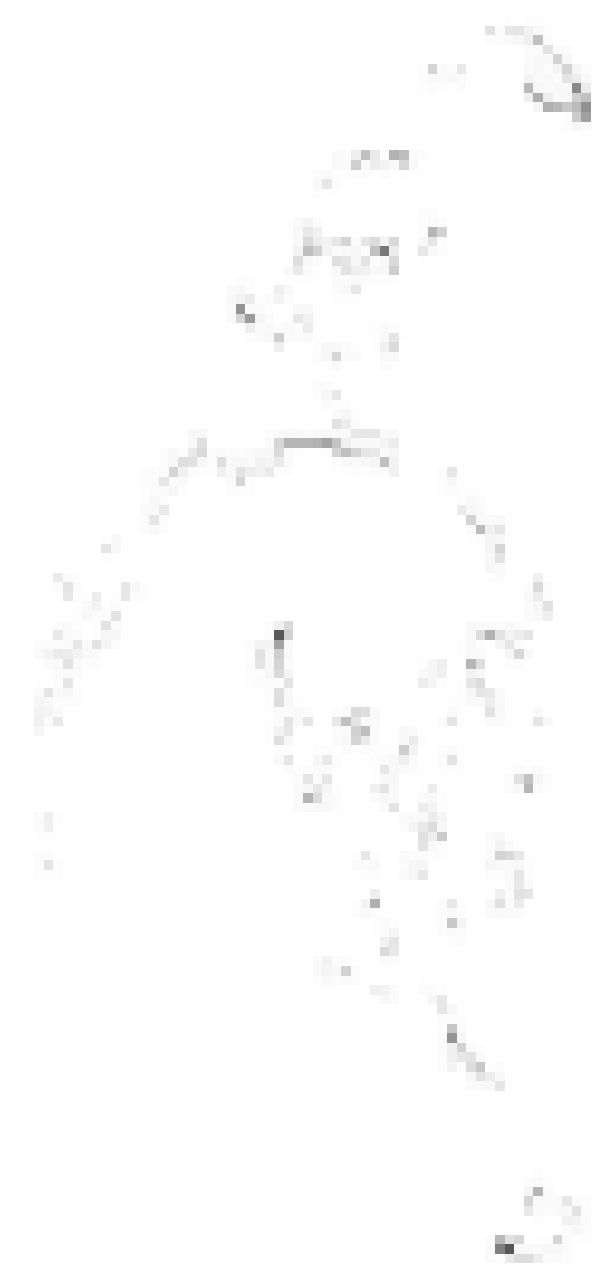
«ان یتوب التائب ثم لا یرجع فی ذنب کما لا یرجع الین الی الضرع»

«اینکه توبه ای کند و زان پس به سوی هیچ گناه باز نگردد و چنانچه شیر دوشیده به پستان باز نگردد.»

اگر چه در حکایت «نصوح» اسم شخصی است و معنای وصفی ندارد. ولی توبه ای که او داشت مصداق «توبه نصوح» بود و توبه اش موهبتی بود که از ناحیه خداوند به او افاضه شد زیرا در حکایت توبه نصوح بعد از اینکه از کارش (دلاکی) برگشت هر چه شاه زاده، نصوح







را از بهر دلاکی دعوت کرد به بهانه های مختلف او را رد کرد و گفت:

من بشردم یک ره و، باز ادم	من چشیدم تلخی مرگ و عدم
توبه بی کردم حقیقت یا خدا	نشکتم تا جان شدن از تن جدا
بعد آن محنت که را باز دگر	یا رود سوی خطر آلا که خر

(زمانی، ۱۳۸۵ش؛ دفتر پنجم ابیات ۲۳۲۳ - ۲۳۲۵)

### دلایل شکستن توبه

مولانا دلایل شکستن و نقض توبه را در دو معیار کلی بررسی می کند. گاهی عامل شکستن توبه نفس اماره است و گاهی عشق.

### نفس اماره (عقل مذموم) و توبه شکنی:

مولانا می گوید: گاهی ندامت از روی عقل نیست بلکه از روی رنج است همین که اسباب رنج و پشیمانی معدوم شود، آن پشیمانی نیز معدوم می شود، یعنی اگر ندامت از بدی ها خالص و هوشمندانه نباشد، قابل اعتنا نیست زیرا به محض برطرف شدن شرایط دشوار، توبه و ندامت او رنگ می بازد و قول و فعل او متناقض از هم در می آید، لذا این شخص بر توبه اش باقی نمی ماند و دوباره به گناه بر می گردد.

آن ندامت از نتیجه رنج بود	نه ز عقل روشن چون گنج بود
چونکه شد رنج، آن ندامت شد عدم	می تیرزد خاک، آن توبه و ندم

(زمانی، ۱۳۸۵ش؛ دفتر چهارم ابیات ۲۳۹۵ - ۲۳۹۶).

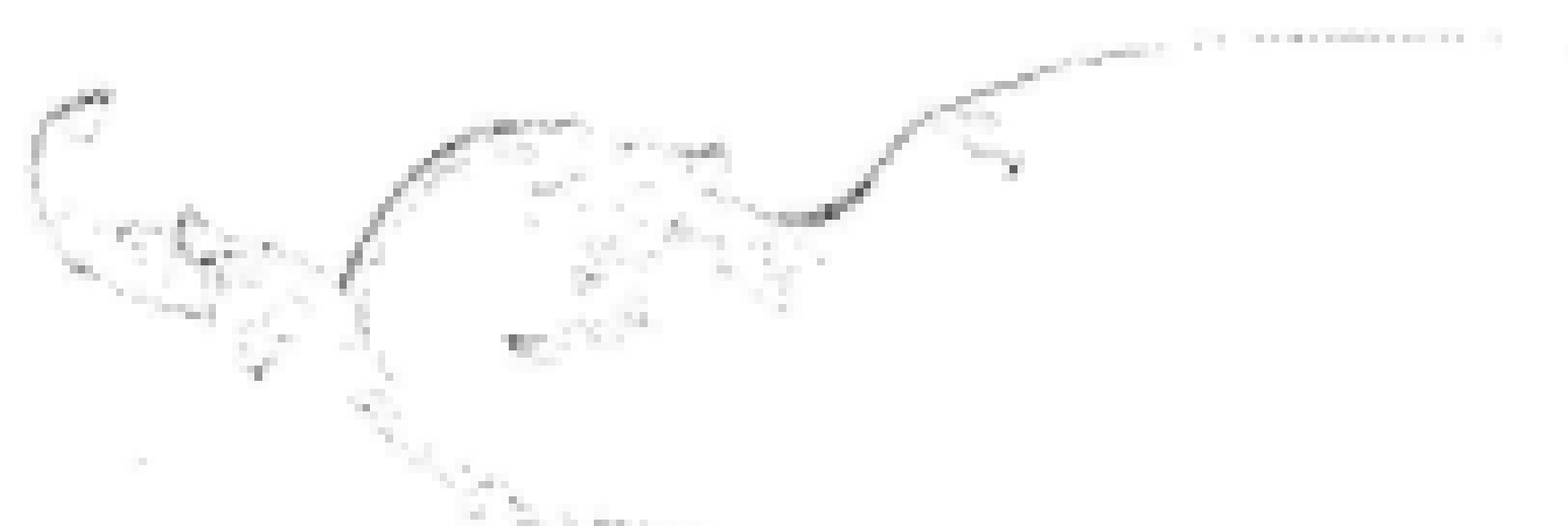
و همچنین می گوید: ظاهر گرایان چون نسبت به یکی از ظواهر شیفته می شوند سرانجام از شدت پشیمانی اظهار انزجار می کنند، ولی انسان هم چون پروانه نوری می بیند که در نار می افتد و پرش می سوزد و پشیمان می شود، اما نسیان و حرص دوباره او را به سوی آتش می کشد و ظاهر گرایان و حرص و نسیان برخاسته از عقل مذموم و نفس اماره است.

صورتی با چون به دل ره می دهند	از ندامت آخرش ده می دهند
توبه می آرند هم پروانه وار	باز نسیان می کشد شان سوی کار
هم چو پروانه ز دَر آن نار را	نوردید و بست آن سو یار را
چون بیامد، سوخت پرش راگر بخت	باز چون طفلان فتاد و ملح ریخت

### عشق و توبه شکنی

مولانا بر این باور است که: چون عاشق به مرتبه فنا می رسد و اوصاف نازل بشری در او از بین می رود و به اوصاف عالیله الهی بقاء پیدا می کند، بنابراین هر چه عاشق بیشتر مطیع عشق باشد، نفسانیات در او بیشتر می میرد و به صفات و اخلاق معشوق متلبس می شود. به عقیده او فنای عاشق در معشوق مانند برگ گاهی در پیش تند باد است که هیچ اختیاری از خود ندارد، وی در قصه بلال حبشی و احد گفتن او این مسئله را شرح داده است که: بلال را به خاطر احد گفتنش شکنجه می کردند، روزی ابوبکر تنها بلال را نصیحت کرد که تو نزد اینان ایمان خود را ظاهر مساز، کلمه احد را بر زبان جاری مکن بلال نیز قبول کرد. ولی فردا دوباره به خاطر احد گفتنش شکنجه شد و زیر شکنجه کلمه احد را تکرار کرد وقتی ابوبکر بار دیگر وی را نصیحت کرد، وی پذیرفت و عهد کرد که دیگر احد نگوید اما باز نشد. این ماجرا چندین بار تکرار شد، اما عشق، توبه و عهد او را شکست زیرا عشق از زبان او حرف می زند. او زبانی جز زبان عشق ندارد.

توبه کردن زین نمط بسیار شد	عاقبت از توبه او بیزار شد
فاش کرد اشپرد تن را در بلا	کای محمد، ای عدو توبه ها
ای تن من وی رگ من پر ز تو	توبه را گنجا کجا باشد در او
توبه رازین پس ز دل بیرون کنم	از حیات خُلد توبه چون کنم
عشق قهار است و من مقهور عشق	چون شکر شیرین شدم از شور عشق
برگ کاهم پیش تو ای تند باد	من چه دانم که کجا خواهیم فتاد





( همان: دفتر ششم آیات ۸۹۸ - ۹۰۳ )

به نظر مولانا توبه در عشق امکان پذیر نیست، زیرا که صبر و عشق با هم سازگاری ندارد و به علاوه توبه وصف خلق است و عشق از اوصاف الهی است. لذا توبه از عشق در حقیقت توبه از اوصاف حق است و بازگشت از کمال به نقص و آن خلاف اصول و اساس طریقت است. اگوهرین، ۱۳۸۰ش: ج ۳، ۲۵۷.

عاشقی و توبه، یا امکان صبر؟      این محالی باشد ای جان بس سبطیر  
توبه کرم و عشق همچون ازدها      توبه وصف خلق و آن وصف خدا

(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر ششم آیات ۹۶۸ - ۹۶۹)

### مسخ دل و توبه شکستن

توبه شکنی یکی از عوامل مسخ امت هاست، مسخ بنا بر آنکه در مجمع و قاموس و اقرب ذکر شده «عوض شدن شکل و صورت است به شکل قبیح». راغب آن را «عوض شدن شکل و اخلاق» گفته است (الإسفهانی، ۲۰۰۷م: ۴۷۱) و از بعضی حکما نقل می کنند که مسخ دو قسم است: مسخ جسمی و مسخ اخلاقی.

«در تفسیر آیه ۱۶۳ سوره اعراف در مورد حجاب سبت گفته شده است که:

«به روایت ابن عباس مردم ایله بودند در عهد داوود (ع) که صید ماهی در روز شنبه بر آنان حرام بود و مقرر بود که در آن روز جز به طاعت حق نپردازند چون روز شنبه می شد ماهیان فراوان با شکم های فربه بر روی آب می آمدند و از بسیاری بر یکدیگر می افتادند و چون شنبه می گذشت هیچ ماهی روی آب نمی آمد، شیطان آنان را وسوسه کرد تا پیرامون آب، حوض کنند و آب را بدان حوض ها افکندند و روز شنبه آب و ماهیان در آن حوض ها می افتادند و آخر روز راه برگشتن شان را به دریا می بستند و بر این کار دلیر شدند حق تعالی به کیفر این کار آنان را مسخ کرد» (شهیدی، ۱۳۸۰ش: ج ۵، ۳۸۳).

اما باید توجه داشت که مسخ بدن در این امت نیست و آنچه در بعضی روایات از طریق

اهل سنت و طریق شیعه نقل شده است حمل بر مسخ سیرت کرده اند.

ای دریده پوستین بوسفان  
گشته گرگان یک به یک خواهی تو  
گرگ برخیزی از این خواب گران  
می درانند از غضب اعضای تو

(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر چهارم، ۳۶۶۱ - ۳۶۶۲)

مولانا می گوید: اگر امت پیغمبر (ص) بارها نافرمانی کنند و توبشان را بشکنند دل آنها مسخ می شود و روح انسانی آنها به جان حیوانی مبدل می شود اما در مورد یهودیانی که پیمان شکنی کردند و بر خلاف وعده ای که با خداوند داشتند در روز شنبه به صید ماهی پرداختند، می سرایند:

نقض توبه و عهد آن اصحاب نبت  
پس خدا آن قوم را بوزینه کرد  
موجب مسخ آمد و اهلاک و مقت  
چونکه عهد حق شکستند از نبرد  
اندربین امت بُد مسخ بدن  
لیک مسخ دل بود ای ذوالفطن

(همان: دفتر پنجم آیات ۲۵۹۲ - ۲۵۹۴).

### مقایسه دیدگاه دو شاعر

وجوه اشتراک و افتراق

مولانا دلایل شکستن توبه را در دو معیار مطرح می کند:

۱- نفس اماره ۲- عشق

ایشان در باب «نقض توبه در عشق» با ابن فارض هم عقیده است و اشتراک نظر دارد،

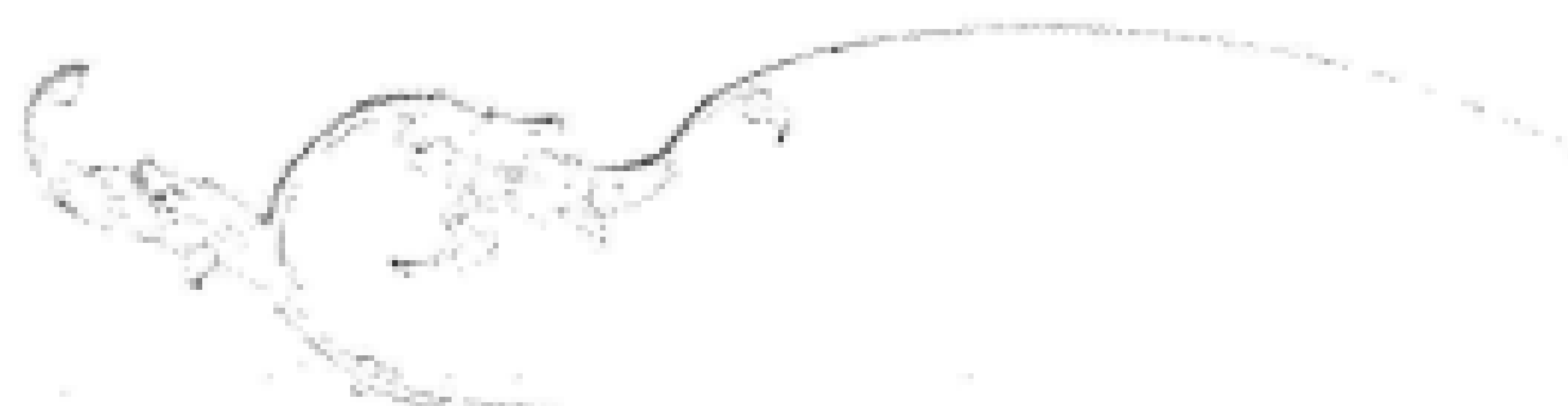
آنجا که ابن فارض می سرایند:

بَدَتْ فَرَأَيْتُ الْخُرْمَ فِي نَفْسِ تَوْبَتِي وَ قَامَ بِهَا عِنْدَ النَّهْيِ عُذْرُ مِخْتِي

(الخوری، بی تا: ۹۴)

و مولانا چه زیبا سروده است:

توبه کردن زین نمط بسیار شد  
فاش کرد اِسْهَرْدِ تِن را در بلا  
عاقبت از توبه او بیزار شد  
کای محمد، ای عدو توبه ها





ای تن من وی رگ من یز تو  
توبه را زین پس زدل بیرون کنم  
عشق قهار است و من مقهور عشق  
برگ کاهم پیش تو ای تند باد

توبه را گنججا کجا باشد در او  
از حیات خلد توبه چون کنم  
چون شکر شیرین شدم از شور عشق  
من چه دانم که کجا خواهیم فتاد

(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر ششم ابیات ۹۰۳ - ۸۹۸)

و در جای دیگر می سراید:

عاشقی و توبه، یا امکان صبر  
توبه کرم و، عشق همچون ازدها

این محالی باشد ای جان پس سطر  
توبه وصف خلق و آن وصف خدا

(همان: دفتر ششم ابیات ۹۶۸ - ۹۶۹)

ابن فارض، توبه را رهایی از پیروی هوای نفس و بازگشت به طریقت و شریعت می داند  
و ثابت قدمی در این مسیر را مطرح می کند و می سراید:

وَأَمْسِ خَلِيًّا مِنْ خَطُورِكَ وَ اسْمُ عَنْ  
حَضِيضِكَ وَ ائْتِ بَعْدَ ذَلِكَ تَنْبِيْ

(الخوری، بی تا: ۷۹)

مولانا از این توبه تعبیر به «توبه نصوح» می کند و برای آن شرایطی را ذکر می کند  
و می سراید:

می بیاید تاب و اُبی توبه را	شرط شد برق و سخایی توبه را
آتش و اُبی بیاید میوه را	واجب آید ابرو برق این شیوه را
تا نباشد برق دل و ابر دو چشم	کی نشیند آتش تهدید و خشم

(زمانی، ۱۳۸۵ش: دفتر دوم ابیات ۱۶۵۳ - ۱۶۵۵)

جلال الدین بلخی این توبه را موهبتی از مواهب حق می داند آنجا که می سراید:

لیک استغفار هم در دست نیست  
ذوق توبه نقل هر سر مست نیست

(همان: دفتر دوم بیت ۷۶۳)

ابن فارض به توبه موسویه اشاره دارد و می گوید:

و فی صغیر دگ الحسن لحرث رفاعة      فی تفسیر قبل التوبة الموسویة  
(الخوری، بی تا، ۱۰۶)

اما مولانا به توبه محمدیه اشاره می کند و می سراید:  
این ثنا گفتن ز من ترک تناست      کین دلیل هستی و هستی خطاست  
(زمانی، ۱۳۸۵ش، دفتر اول، بیت ۵۲۱)

با استناد به حدیث شریف نبوی:  
«لا اخصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک»  
(افروزانفر، ۱۳۸۱ش، دفتر اول، ۱۱)

### نتیجه گیری

- ۱ - ظاهر و حقیقت آیات توبه در اشعار ابن فارض و مولانا تجلی کرده است و این دو عارف حقیقی و واصل در مسیر سیر و سلوک خویش بر حقایق و باطن قرآن دست یافته اند و آن را با زبان شعر بیان کرده اند به عنوان مثال: آیاتی که در قرآن کریم از « توبه نصوح » و « توبه موسویه » سخن می گوید در اشعار این دو شاعر عارف مطرح شده است.
- ۲ - ابن فارض در بحث توبه اشعار کمتری نسبت به مولانا دارد و از این مقام به صورت موجز عبور کرده است. اشعار وی اندک اما عمیق است اما مولانا از انواع توبه، حتی توبه عوام سخن گفته است و در این باب شرح و بسطی وافر دارد، شاید دلیل مولانا از بسط بحث توبه مخاطبان اشعار او و اقتضای حال شنوده بوده است.
- ۳ - در بحث « تقض توبه در عشق » اشعاری با یک مضمون و مفهوم در شعر هر دو عارف مشاهده می کنیم که این نشان از توارد عرفانی است و حاکی از تأثر یک عارف از دیگری نمی باشد، به دلیل بعد و فاصله مکانی که این دو عارف از هم داشته اند، علاوه بر این عرفان هر دو ذوقی بوده است و طریق آنها عشق می باشد و لازمه عشق توبه است که امری وجدانی و موهینی است.



## یادداشت ها

۱- شرف الدین ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن المرشد بن علی (۵۷۶ - ۶۳۴ ق / ۱۱۸۱ - ۱۲۳۵ م) معروف به ابن فارض. در اصل حموی است و در قاهره به دنیا آمد. فقه و لغت و ادب را فرا گرفت ولی بعد از طریق تصوف وارد شد. به مکه رفت و به زیارت بقعه های مقدس پرداخت. روزگاری در آنجا کرامت کرد و بالاخره به مصر بازگشت و مردم گروه گروه به دیدار وی می آمدند و سخنانش را می شنیدند و در شگفتی فرد می رفتند و به او تبرک می جستند. وی در قاهره وفات کرد و در دامنه کوه المقطم به خاک سپرده شد. ابن فارض بزرگترین شاعر صوفی عرب، معاصر ابن عربی بوده است او را سلطان العاشقین گفته اند و در شعر او شواهدی دال بر این ادعا یافت می شود. شعر او لوح زبان تصوف و تجارب عرفانی است. ابن فارض اثری به نثر ندارد ولی از او دیوانی برجای مانده که با وجود خردی اش از مشهورترین دیوانین عرب است.

۲- مولانا جلال الدین محمد بن سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد خطیبی بکری بلخی، یکی از بزرگترین و تواناترین گویندگان متصوفه و از عارفان نام آور و سزاده درخشنده و آفتاب فروزنده آسمان ادب فارسی، شاعر حساس صاحب اندیشه و از متفکران دالامنازع عالم اسلام است. پدرش سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به «بهاء ولد» از عالمان و خطیبان بزرگ و مستفاد و از بزرگان مشایخ صوفیه بود. وی در حدود سال ۶۱۰ هجری با خاندان و گروهی از بزرگان خاندان مشرف ایران به جانب مغرب مهاجرت کرد و از راه نیشابور و بغداد و مکه به شام رفت و سرانجام در قونیه اقامت گزید و در همان شهر در گذشت. مولانا در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در پنج ولایت باغه بود. مر آنرا ابن سفر طولانی پنج و شش ساله بود. وی بعد از وفات پدر سال ۶۲۸ تا ۶۲۱ به خدی زوی بر سر آمد. وعظا و تذکر و فتوی و تدریس نشست. بی آنکه قدم در طریقت نهاد.

زندگانی واقعی مولانا به عنوان یک شاعر شیفته بعد از سال ۶۴۲ (سال انقلاب زوی به شمس تبریزی) و انقلاب حال او آغاز شد و از آن پس از برکت نفاس شمس الدین، عارفی وارسته و واقعی کامل است. زندگی خود را وقف ارشاد و تربیت عده بی از ساکنان در خانقاه خود کرد. وفات مولانا جلال الدین در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ اتفاق افتاد. مرگ وی در قونیه به صورت واقعه بی سختی نقلی شد. چنانکه تا چندی

روز مردم سوگ داشتند، مهمترین آثار مولوی عبارتند از: «مثنوی شریف»، «دیوان کبیر» مشهور به دیوان  
غزلیات شمس «رباعیات»، «مکاتیب»، «مجالس» و «قیه مافیة».

## کتابنامه

### قرآن کریم

- الاصفهانی، الراغب، ۲۰۰۷. المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمد خلیل عینانی، بیروت- لبنان: دارالمعرفه.
- تبریزی، حسین بن ائسی، ۱۳۷۷ش. روش الاصحاح فی کشف الاطلاق فرهنگ نمادهای عرفانی در زبان فارسی،  
تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- ترکه اصفهانی، صائی الدین علی بن محمد، ۱۳۸۴ش. شرح نظم اندر اشراج قصیده تائیه کبری ابن فارض،  
تصحیح آقره جودی نعمتی، تهران: میراث مکتوب.
- النهائوی، محمد اعلی بن علی، بی تا. گشای اصطلاحات الثنون، بیروت: دار صادر.
- جودی نعمتی، آقره، ۱۳۸۴ش. فروغ رخ سالی (ترجمه قصیده تائیه کبری و تائیه صغری ابن فارض)، تهران:  
اهل قلم.
- الخوری، امین بی تا. جلاء الغامض فی شرح دیوان تقاضی، بیروت: مکتبه الآداب.
- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۷۵ش. تسان و قرآن، قم: قیام.
- حیدری اصفهانی، نادر، ۱۳۸۹ش. فصلنامه دین پژوهی و کتابشناسی قرآن، «اطاعت از خاتم پیامبران در قرآن»  
سال اول، شماره ۲.
- زادمنش، عظامحمد، ۱۳۸۶ش. فرهنگ اصطلاحات و تعیرات عرفانی، فلسفی و نجومی گلشن راز شیخ  
محمود شبستری با تکیه بر مفاتیح الاعجاز، نجف آباد: دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد.
- زمانی، کریم، ۱۳۸۵ش. شرح جامع مثنوی معنوی، تهران: اخلاعات.
- سراج طوسی، ابوالعزیز، ۱۳۸۶ش. اشع فی تصوف، تصحیح نیکلسون، ترجمه قدرت الله خیاطیان، محمود  
خورسندی، دانشگاه سمنان.
- شهیدی، جعفر، ۱۳۸۰ش. شرح مثنوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- المصادق (ع)، محمد بن جعفر، ۱۳۶۰ش. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه ادر تزکیه نفس و حقایق و معارف الهی،







آیات توحید در اشعار ابن فارض و مولوی

ترجمه و شرح حسن مصطفوی، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

عطار نیشابوری، فرید الدین، ۱۳۸۱ش. تذکرة الاولیاء مطابق با نسخه نیکلسون، مقدمه قزوینی، تهران: پیمان.

غنی، قاسم، ۱۳۸۰ش. تاریخ تصوف در اسلام و نظریات و تجویزات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ، جلد دوم، تهران: زوار.

القرغانی، سعید الدین سعید، ۱۳۸۶ش. منتهی المذاریک و منتهی السب کفی کامل و عارف و سالک شرح تائیه ابن فارض، تصحیح و ساء الخطاوی، قم: مطبوعات دینی.

فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۸۱ش. احادیث و قصص منوی، ترجمه و تنظیم حسین داودی، تهران: امیرکبیر.

قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۶۱ش. رساله قشیریه، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزالدین محمود بن علی، ۱۳۶۷ش. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح جلال الدین صمائی، تهران: نشر هما.

گوهرین، صادق، ۱۳۸۰ش. شرح اصطلاحات تصوف، تهران: زوار.

مستنجن، مهدی و مهین حاجی زاده، ۱۳۸۹. «موسیقی و نظم آوایی قرآن کریم» فصل نامه دین پژوهی و کتاب شناسی قرآنی قدک، سال اول، شماره ۴، ص ۱۷۳ - ۱۹۰.

نسفی، عزالدین، ۱۳۵۹ش. الانسان الکامل، تصحیح مازیان موله، تهران: ظهوری.

نیکلسون، رینولد الین، ۱۳۸۴ش. منوی معنوی مولوی، ترجمه و تعقیب لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴ش. کشف المحجوب، تهران: سروش.

یوسف پور، محمدکاظم، ۱۳۸۰ش. نقد صوفی بررسی انتقادی تاریخ تصوف با نکیه بر اقوال صوفیان تا قرن هفتم هجری، تهران: روزنه.